

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق فرمودند: «و عيوب المرأة سبعة الجنون و الجذام و البرص و القرن و الإفشاء و العرج و العمى أما الجنون فهو فساد العقل فلا يثبت الخيار مع السهو السريع زواله و لا مع الإغماء العارض مع غلبة المرة و إنما يثبت الخيار فيه مع استقراره».^۱ این بخش چهارم که درباره عيوب و علل و عواملی که باعث فسخ نکاح است، مسئله عيوب زن و عيوب مرد را مطرح کردند. درباره عيوب مرد فرمودند «جنون» و «خصاء» و «جَب» و «عَنَن» است که گذشت؛ درباره زن فرمود هفت عيب است. برای اثبات حق فسخ برای زن، دوتا راه دارد: یکی اینکه نصوصی که دارد: «يُرَدُّ النِّكَاحُ بِكَذَا وَ كَذَا»، این مشترک بین زن و مرد است؛ سخن از زن نیست، سخن از مرد نیست، سخن از حق زن نیست، سخن از حق مرد نیست، نکاح با جنون فسخ می شود؛ یعنی چه برای مرد و چه برای زن. راه دوم نصوص خاصه است که اگر مرد مجنون شد زن حق فسخ دارد.

اینها گذشته از مسئله «لا ضرر»^۲ است که «لا ضرر» مستحضرید حق فسخ نمی آورد، ولی لزوم حکمی را برمی دارد. چون لزوم حکمی را برمی دارد، چه برای زن و چه برای مرد، هر جا ضرر بود و در بعضی از موارد که ضرر شخصی است حرج بود، این لزوم برداشته می شود و وقتی لزوم برداشته شد، این عقد می شود جایز؛ البته

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۳.

۲. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۲۹۴.

گاهی عقد از هر دو طرف لازم است، گاهی از هر دو طرف جایز است، گاهی از یک طرف؛ مثل اینکه برای «ذی الخيار» جایز است و برای «من علیه الخيار» لازم. این جا کسی که طرف مقابل او به این عیوب مبتلاست، این عقد نکاح نسبت به او لازم نیست، این لزوم برداشته شد.

اگر دلیل حق فسخ، «لا ضرر» و مانند آن باشد، از این عیوب هفت‌گانه می‌شود تعدی کرد به عیوب دیگر رسید. اگر دلیل خیار، نص باشد، به هر حال به همین هفت عیب یا کمتر و بیشتر باید بسنده کرد، مگر در جایی که عرف همراه باشد و عقلاً همراه باشند که این بیماری در حکم همان بیماری است یا به اولویت یا به تنقیح مناط که به قیاس نرسد؛ اگر چنانچه در این حد بود، می‌شود تعدی کرد.

مسئله «ایدز» و مانند «ایدز» که از بیماری‌های «صعب العلاج» است و واگیر است و مانند آن، اینها در این نصوص نیست؛ اگر سند حق فسخ، «لا ضرر» و مانند آن باشد، این گونه از بیماری‌ها را شامل می‌شود و اگر دلیل فسخ این نصوص خاصه باشد، اگر ما توانستیم فهم عقلاً را استنباط کنیم که در این گونه از موارد یا اولویت است یا تنقیح مناط، باز همان حق فسخ است. مستحضرید که نمی‌شود گفت قبلاً این بیماری بود، ولی کشف نمی‌شد، ما چنین دلیلی نداریم؛ ممکن است قبلاً چنین بیماری اصلاً نبود. این بیان نورانی را مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) از امام رضا (سلام الله علیه) نقل کرد، از بعضی ائمه دیگر (علیهم السلام) هم نقل شده است که «كُلَّمَا أُحْدِثَ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ أَحَدَثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ»^۱ هر وقت ملت یک گناه تازه پیدا شده‌ایی را مرتکب شدند، یک بیماری‌ها و بلاهای تازه پیدا شده‌ایی هم هست. ما حالا اگر نسبت به

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۲۷۵.

سابقین اطلاع نداریم بگوییم حتماً بود و کشف نمی‌کردند، چنین راهی نداریم؛ ممکن است بوده و کشف نکردند یا ممکن است که نبوده چنین چیزی «لو کان لبان»، «إلى يوم القيامة» این احکام هست.

مطلب بعدی آن است که در این نصوص سخن از خصوص عیب نیست، اینها که یاد شده است بعضی عیب است و بعضی مرض؛ در جریان خیار عیب و در بعضی از نصوص سخن از عیب است. عیب یعنی خلقتاً زائد یا خلقتاً ناقص باشد؛ عیب غیر از مرض است. آن کسی که کور به دنیا می‌آید یا کور می‌شود، این عیب است؛ یعنی یک عضوی از اعضا که خلقتاً باید داشته باشد، ندارد؛ نقص یا زیاده در ساختار خلقت به نام عیب است. اما این‌جا عنوان عیب نه در مسئله عیوب مرد و نه در مسئله عیوب زن به عنوان عیوب یاد نشده است، همه مصادیق یاد شده بسیاری از اینها بیماری‌اند و اگر بیماری‌اند بیماری ایدز و بیماری‌های دیگر را هم شامل می‌شود، چرا شامل نشود؟! و حصرش هم می‌شود حصر نسبی، نه حصر نفسی.

و در بحث جلسه قبل روشن شد که از دو سه راه می‌شود حق فسخ زن را ثابت کرد: یکی اینکه این نصوص دارد با جنون، نکاح فسخ می‌شود، چند عیب دیگر را هم ذکر می‌کند؛ ناظر به نفی و اثبات نسبت به عیوب دیگر نیست.

پرسش: ...

پاسخ: اگر دلیل «لا ضرر» باشد هست، اگر دلیل «لا حرج» باشد هست و اگر ما به آن «لا ضرر» و «لا حرج» تمسک نمی‌کنیم، برای اینکه نصوص خاصه داریم؛ جایی که نص خاص نیست، «لا ضرر» هست، «لا حرج» هست و اگر نزاعی رخ بدهد البته به محکمه مراجعه می‌کنند. قبل از نزاع، حق فسخ یک حق شخصی است؛ نظیر بیع که می‌تواند اعمال خیار کند و اگر نزاعی رخ داد به محکمه مراجعه می‌کند. منتها تفاوت فقهی آن این است که اگر

چنانچه به این عیوب تمسک بکنیم، حق فسخ ثابت می‌شود، یک؛ قابل خرید و فروش و معامله است، دو؛ به ارث می‌رسد، سه؛ اینها خاصیت حق است. اگر به «لا ضرر» تمسک بکنیم فقط لزوم حکمی برداشته می‌شود، قابل خرید و فروش نیست، چون یک جواز حکمی می‌آید و جواز حکمی که قابل خرید و فروش نیست، به ارث هم که نمی‌رسد. اگر چنانچه سند خیار، «لا ضرر» بود، نه حق فسخ می‌آید و نه قابل خرید و فروش است و نه به ارث می‌رسد.

«فتحصل» اگر دلیل، «لا ضرر» باشد، چه اینکه «لا ضرر» آن قدرت را دارد که لزوم حکمی را نفی کند، این جواز حکمی می‌آورد و جواز حکمی هم برای او راه‌گشاست؛ اما بخواهد براساس این معامله بکند یا به ورثه ارث برسد، از آن قبیل نیست.

و در طایفه دیگر از نصوص فرمودند به اینکه این چند چیز باعث حق فسخ زن است و «لا غیر»؛ آن وقت این اگر اطلاق باشد با مقیده‌های دیگر تقیید می‌شود و اگر عموم باشد با مقیده‌های دیگر تخصیص پیدا می‌کند. قسمت مهم اینها در باب اول هست که بعضی از روایات باب اول خوانده شد. این بزرگواران به عنوان عیوب یاد کردند و این عنوانی است که محدّثین به این احادیث دادند. عیب اگر باشد باید نقص خلقت یا زیادی خلقت باشد، مسئله ایدز و بیماری‌های واگیر «صعب‌العلاج» دیگر را شامل نمی‌شود؛ اما روایات به عنوان عیب وارد نشده است، بلکه خود این عناوین مطرح شده است. چند روایت خوانده شد، به روایت پنجم رسیدیم.

در روایت پنجم که این را مرحوم کلینی^۱ (رضوان الله علیه) نقل کرد «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ» نقل کرده

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۰۸.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِذَا دُلِّسَتْ الْعُقَلَاءُ وَالْبَرَصَاءُ وَالْمَجْنُونَةُ وَالْمُفْضَاةُ وَمَنْ كَانَ بِهَا زَمَانَةٌ ظَاهِرَةٌ فَإِنَّهُ تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا مِنْ غَيْرِ طَلَاقٍ»^۱ دیگر لازم نیست طلاق بدهند، نه اینکه حق طلاق ندارد؛ یعنی نیازی

به طلاق ندارد. این روایت پنج یک معارضی دارد به نام روایت چهارده^۲ که آن را باید جداگانه اشاره بکنیم.

روایت شش این باب که قبلاً هم گذشت «صحيحه حلبی» بود، آن را مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) از «حمّاد» عَنْ الْحَلَبِيِّ نقل کرد.^۳ بعضی‌ها فکر می‌کنند که این روایت ده^۴ همان روایت شش هست، منتها تا «حمّاد» طریق مختلف است، از «حمّاد» به بعد یکی است. می‌گویند شیخ طوسی که این روایت ده را جداگانه ذکر کرده است، این تقطیع همان حدیث شش است؛ «صحيحه حلبی» است، منتها یکی را مرحوم صدوق «عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ» نقل کرد، سند دیگر «عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ» - که مشترک است و اینها به وثاقت او اطمینان پیدا کردند و از او به عنوان روایت معتبر یاد می‌کنند - «عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ» نقل می‌کنند. اگر این روایتی دیگر باشد، خود «إِنَّمَا» مستقل است و اگر روایت دیگر نباشد، در آن بحث‌های قبلی ثابت شد که یک حدیث مستقل است، جمله مستقل است، چون در آنجا دارد که «وَقَالَ»؛ یعنی یک بیان دیگری است. یک وقت است که همان فرمایش اول را ادامه می‌دهند و یک وقت است که آن فرمایش اول تمام شده، مطلب دیگر می‌فرمایند لذا «حلبی» می‌گوید: «وَقَالَ»، این به حساب حدیث دیگر برمی‌آید.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۸.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۳۳.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

در حدیث ششم فرمود: «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ»^۱ استدلال به این مربوط به این است که حدیث جدایی باشد «کما هو الظاهر» و «يُرَدُّ» فعل مجهول بخوانیم «کما هو الظاهر»؛ نه اینکه چون بحث در حق مرد بود «إِنَّمَا» دنباله همان کلام قبلی باشد که نیست، «يُرَدُّ» بخوانیم که ضمیر به مرد برگردد که حق مرد را بخواد ثابت کند که نیست.

روایت هفت این باب «مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ» دارد که «أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» فرمود: «تُرَدُّ الْعَمْيَاءُ وَالْبَرَصَاءُ وَالْجَذَمَاءُ وَالْعَرَجَاءُ»^۲ این روایت حق مرد را ثابت می‌کند که او می‌تواند فسخ کند.

روایت نهم این باب که مرحوم شیخ طوسی^۳ با سند خاص خود «عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» نقل کرد: «فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيُؤْتَى بِهَا عَمِيَاءَ أَوْ بَرَصَاءَ أَوْ عَرَجَاءَ قَالَ تُرَدُّ عَلَى وَلِيِّهَا»^۴ این روایت لسان نفی نسبت به مازاد ندارد و اگر روایتی سبب فسخ دیگر ذکر بکند اینها مثبتین‌اند و تعارضی هم ندارد؛ نیازی به تقیید نیست، نیازی به تخصیص نیست، چون اینها مثبتین‌اند.

روایت ده این باب همان روایت «حلبی» است که «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْعَقْلِ»^۵ اگر این باشد و مستقل باشد، این یک عیب مشترک است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

۳. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۴۲۴.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

روایت یازده که دارد «تُرَدُّ الْبَرْصَاءُ وَالْمَجْنُونَةُ وَالْمَجْدُومَةُ»، سؤال می‌کند: «الْعَوْرَاءُ قَالَ لَا». ^۱ این نقص خلقت نیست، این یک ضعفی است و یک اندک آسیبی است در چشم که حالا مثلاً یکی از دو چشم کم می‌بیند؛ البته حق طلاق سر جایش محفوظ است.

روایت دوازده این باب دارد که «مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ» از وجود مبارک امام باقر (علیه السلام): «تُرَدُّ الْبَرْصَاءُ وَالْعَمِيَاءُ وَالْعَرَجَاءُ». ^۲ این روایت نفی «ما عدا» ندارد، یک؛ و اگر به وسیله عیوب دیگر یا بیماری‌های دیگر حق فسخ ثابت بشود، اینها مثبتین‌اند، دو؛ سخن از تقييد و تخصيص و مانند آن هم نیست، سه.

روایت سیزده این باب دارد که «تُرَدُّ الْمَرْأَةُ مِنَ الْعَقْلِ وَالْبَرْصِ وَالْجَذَامِ وَالْجُنُونِ فَأَمَّا مَا سِوَى ذَلِكَ فَلَا». ^۳ این روایت حتماً باید تقييد بشود یا تخصيص پیدا کند؛ لذا خود صاحب وسائل دارد که «هَذَا مَخْصُوصٌ»؛ یعنی تخصيص می‌خورد، «بِمَا عَدَا الْعُيُوبَ الْبَاقِيَةَ الْمُنْصُوصَةَ». ^۴ این خاصیت اطلاق و تقييد و تخصيص عام همین است.

روایت چهارده که با روایت پنج معارض است این است، این روایت از «غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمٍ» است - «غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمٍ» هم مستحضرید توثیق و تصحیح نشده است؛ لکن قبل و بعد او باعث تأیید اوست و به او هم استناد کردند - «عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَوَجَدَهَا بَرْصَاءً أَوْ جَذْمَاءً قَالَ إِنْ كَانَ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا وَلَمْ يَتَبَيَّنْ لَهُ فَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ وَإِنْ شَاءَ أُمْسَكَ وَلَا صَدَاقَ لَهَا وَإِذَا دَخَلَ بِهَا فَهِيَ امْرَأَتُهُ» ^۵ که باید صداقتش را بپردازد. عمده این است که در این حدیث دارد که اگر زن برصاء یا جذماء یا مانند آن بود، او را طلاق بدهد. در

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

روایت پنج گذشت به اینکه «فَائُهُ تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا مِنْ غَيْرِ طَلَّاقٍ»؛ معنایش این نیست که حق طلاق ندارد، بلکه معنایش این است که از سنخ طلاق نیست. آن جا دارد «طَلَّقَ»، مرحوم صاحب وسائل دارد که شیخ طوسی این طلاق را بر معنای لغوی حمل کرده است؛ «فَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ» یعنی رها می‌کند، «دُونَ الشَّرْعِيِّ» که در قبال فسخ باشد، چرا؟ «لِمَا تَقَدَّمَ»^۱ در همین روایت پنج این باب - که معتبر هم هست - فرمود لازم نیست به طلاق، حق فسخ دارد.

اینها مجموعه روایاتی است که ثابت می‌کند اگر زن مجنون بود، مرد حق فسخ دارد و نیازی به طلاق نیست؛ چه اینکه البته طلاق هم خواهد داشت.

حالا چون روز چهارشنبه است و ماه پُربرکت شعبان، یک مقداری درباره این «مناجات شعبانیه» در کتاب شریف *الصحيفة الحيدرية* که مجموعه پُربرکتی است از ادعیه، زیارات، مناجات ائمه (علیهم السلام) بحث کنیم. ماه شعبان را هم مستحضرید که اصرار بزرگان این است که آدم ماه شعبان را خیلی مواظب باشد! چون آنهایی که به هر حال به صورت طبیعی و عادی بخواهند به سر ببرند فروردین را اول سال می‌دانند. بعضی‌ها از نظر سبقه تاریخی و جریان هجرت و مانند هجرت، محرم را اول سال می‌دانند. آنها که اهل سیر و سلوک اند اول سال را اول ماه مبارک رمضان می‌دانند. این قراردادی نیست؛ چون هم در روایات مربوط به ماه مبارک رمضان، یک یعنی یک! هم در ادعیه ماه مبارک رمضان، دو یعنی دو! در هر دو بخش از ماه مبارک رمضان به عنوان «غُرَّةُ الشُّهُور»^۲ و «رَأْسُ السَّنَةِ»^۳ یاد شد. چه در دعاهاى اولین روز ماه مبارک رمضان دارد این «غُرَّةُ الشُّهُور» است، خدایا این

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۱۱.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۶۶.

۳. تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۳۳۳.

«رَأْسُ السَّنَةِ» است و چه در روایاتی که ماه مبارک رمضان را معرفی می‌کنند به عنوان «غُرَّةُ الشُّهُور»، «رَأْسُ السَّنَةِ». آنهایی که اهل سیر و سلوک‌اند، نه اول فروردین اول سالشان است و نه اول محرم؛ اول ماه مبارک رمضان اول سالشان است؛ لذا ابن طاووس (رضوان الله علیه) و سایر این بزرگان اینها معمولاً کتاب‌هایشان را سعی می‌کردند که این کتاب‌های دعا و اینها را اولین بخششان را از ماه مبارک رمضان شروع کنند. چون «رَأْسُ السَّنَةِ» و «غُرَّةُ الشُّهُور» ماه مبارک رمضان است، ماه شعبان می‌شود آخر سال، تمام تلاش و کوشششان این است که سود و زیان را در این ماه مبارک شعبان حل کنند؛ به هر حال یک تاجر آخر سال که رسید به محاسبه بیشتر می‌پردازد، اصرار اینها هم این است که شب و روز ماه مبارک شعبان را درک کنند. و اینکه در این صلوات نیم‌روز ماه شعبان از وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) رسیده است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «يَذْأَبُ فِي صِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ فِي لَيْلِيهِ وَ أَيَّامِهِ»^۱ همین است؛ شب و روز حضرت به عبادت می‌پرداخت، شب به عبادت و روز به روزه. در ماه رجب این‌طور نبود، در ماه‌های دیگر این‌طور نبود؛ اما او «يَذْأَبُ»، دأبش این بود که شب‌ها را به عبادت، روزها را به روزه و خود ابن طاووس (رضوان الله علیه) و مانند او هم همین کار را می‌کردند؛ یعنی اول سال را اول ماه مبارک رمضان می‌دانستند. آنها هم که در همین راه هستند، سعی می‌کردند که به هر حال ماه شعبان خودشان را دریابند. این «مناجات شعبانیه» نشان می‌دهد که این آخرین ماه سال است. می‌بینید در غالب مناجات‌های دیگر یا ناله است یا ضجه، یا درخواست و سؤال عادی؛ اما ناز در آن کم است یا اصلاً نیست. دعا‌های دیگر یا نیاز است یا ضجه است یا گریه است یا سؤال است و مانند آن؛ اما ناز کردن برای خدا و با خدا، در این «مناجات شعبانیه» است.

۱. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۲۹.

در ماه مبارک رمضان این «دعای افتتاح» یک گوشه‌ای از مسئله ناز را مطرح کرد. این «دعای افتتاح» از وجود مبارک حضرت است که هر شب بعد از افطار خوانده می‌شود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ بِحَمْدِكَ»، در آن جا بعد از چند جمله حضرت دستور داد بخوانیم که «مُذِلًّا عَلَيْكَ»^۱ من می‌خواهم با تو ادلال کنم، دلال کنم - دلال یعنی قنچ و ناز - خدایا من می‌خواهم با تو ناز کنم، تا کی نیاز کنم؟! این «مُذِلًّا، مُذِلًّا» برای همین است. «مُذِلًّا عَلَيْكَ»؛ تو حالا که ما را راه دادی به عنوان ضیافت؛ اگر مکه می‌رویم، ضیف تو هستیم به عنوان «ضیوف الرحمن»^۲، ماه مبارک رمضان روزه می‌گیریم ضیف تو هستیم، حالا که مهمان تو هستیم و تو مضیف ما هستی، حالا می‌خواهیم با تو ناز کنیم «مُذِلًّا عَلَيْكَ». چطور می‌شود که انسان با خدای خود ناز کند؟! اگر یک وقتی کسی «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» خدا را دارد عبادت می‌کند، او توفیق خواندن جمله «مُذِلًّا عَلَيْكَ» ی «دعای افتتاح» و آن جمله‌های نورانی «مناجات شعبانیه» را ندارد و اگر کسی «شَوْفًا إِلَى الْجَنَّةِ» خدا را عبادت می‌کند، او هم این توفیق‌ها را ندارد؛ اما اگر کسی «حُبًّا لِلَّهِ» عبادت می‌کند دوست است و طریق محبت را دارد طی می‌کند، حالا یا سیر محبی است یا سیر محبوبی است. در آغاز راه ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾^۳، این سیر محبی است که اذکار خاص خودش را دارد. در پایان راه سیر محبوبی است: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾. به هر حال انسان یا دوست خداست یا خدا دوست او؛ در این فضای محبت، ناز جا دارد.

این جلد دوم اصول کافی - جلد اول آن که مربوط به «معارف» است و جلد دوم آن که مربوط به «ایمان و کفر» است، آن پنج دیگر آن؛ یعنی جلد سوم تا جلد هفتم اینها فروع فقهی است، جلد هشتم هم نوادر است. جلد هشتم

۱. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۰۹.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۱۸۹؛ «...أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُئِلَ ... قِيلَ لَهُ فَلِمَ حَرَّمَ الصَّيَّامَ أَيَّامَ التَّشْرِيقِ قَالَ لِأَنَّ الْقَوْمَ زَوَّارُ اللَّهِ وَهُمْ فِي ضِيَافَتِهِ وَلَا يَجْمَلُ بِمُضِيفٍ أَنْ يُصَوِّمَ أَضْيَافَهُ».

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

خیلی لطیف است؛ گرچه در حد علمیت جلد اول و دوم نیست، اما خیلی لطیف است - در بحث «عبادت» آنجا این روایت نورانی هست که «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَتْهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا»^۱ - حیف کلمه «عشق» که به دست دیگران افتاد زمینی شد و آلوده شد! - فرمود افضل مردم کسی است که عاشق عبادت باشد، با عبادت معانقه کند، دست به گردن باشد مثل دوتا دوست، مباشرت کند، معانقه کند، عُقُق به عُقُق، گردن به گردن، با عبادت حرکت کند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَتْهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا».

پس اگر سیر محبی بود، ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ﴾ بود، راه ناز باز است. ﴿فَاتَّبِعُونِي﴾، چرا؟ چون من حد وسط هستم، حد وسط به عنوان «نبی الله» نیست، به عنوان «رسول الله» نیست، به عنوان «خلیفه الله» نیست، به عنوان «ولی الله» نیست، به عنوان «حبیب الله» است. گرچه همه اینها با «حبیب الله» است؛ ولی از نظر سیر استدلالی آدم باید «حبیب الله» را حد وسط قرار بدهد تا محب بشود محبوب. اگر «حبیب الله» وسط قرار نگیرد، چگونه محب می شود محبوب؟! حالا شما تابع «رسول الله» شدی، با اینکه محبوب نمی شوی! یک وقت است می خواهید برهان اقامه کنید، برهان باید حساب شده باشد؛ یک وقت می خواهید کلی گویی کنید، بله آن راه دیگری است. فرمود: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾ که من «حبیب الله» هستم، ﴿يُحِبِّكُمْ اللَّهُ﴾. یک «حبیب الله» حلقه ارتباطی بین

محب و محبوب است، آن وقت می شوید محبوب خدا؛ اگر محبوب خدا شدی که بالاترین مصداق همین اهل بیت اند، حالا ببینید در «مناجات شعبانیه» او چگونه با خدا ناز می کند! آن نیازهایش که محفوظ است. در این صحیفه مبارکه حیدریه «مناجات شعبانیه» از صفحه ۳۸۹ شروع می شود تا صفحه ۳۹۲. در این صفحه ۳۸۹ که بعد از درود و تصلیه دارد: «وَ اسْمَعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ وَ اسْمَعْ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ»، تا می رسد به این جا که کم کم می خواهد

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۸۳.

زمینه ناز را فراهم کند، «إِلَهِي لَوْ أَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي وَلَوْ أَرَدْتَ فَضِيحَتِي لَمْ تُعَافِنِي إِلَهِي مَا أَظُنُّكَ تَرُدُّنِي فِي حَاجَةٍ قَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي طَلِبِهَا مِنْكَ»؛ من فکر نمی‌کنم چیزی که من در تمام مدت به دنبال آن هستم تو به من ندهی! اینجا کم‌کم زمینه ناز را فراهم می‌کند. «فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَدًا أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا يَزِيدُ وَلَا يَبِيدُ كَمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى».

حالا ناز از این‌جا شروع می‌شود: «إِلَهِي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ»؛ خدایا تو اگر در قیامت به من بگویی چرا گناه کردی؟ مؤاخذه بکنی - «أَخَذْتَنِي» یعنی مؤاخذه بکنی - من هم مؤاخذه می‌کنم می‌گویم تو چرا نبخشیدی؟! این حرف کیست؟! حرف کسی است که آن روز هیچ کس حق حرف ندارد مگر مأذونین! ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴾^۱؛ اولین و آخرین، حالا میلیاردها میلیاردها جمعیت هستند، ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾^۲؛ احدی اصلاً حق حرف ندارد؛ یعنی دهانش بسته است و اگر اذن پیدا کرد جزء حق و صواب چیزی نمی‌گوید. در آن روز اینها حق حرف دارند: ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾. وجود مبارک حضرت از آن روز خبر می‌دهد، امروز که جای محاکمه نیست؛ عرض می‌کند خدایا اگر تو مؤاخذه کنی بگویی چرا گناه کردی؟ من می‌گویم تو چرا نبخشیدی؟! تو که بزرگ بودی چرا نبخشیدی؟! این می‌شود دلال، این می‌شود ناز و این را در ماه شعبان می‌گویند. به خیال هیچ کس خطور نمی‌کند چنین حرفی! «إِلَهِي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ وَإِنْ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ»؛ اگر بگویی چرا گناه کردی؟ می‌گویم تو چرا نبخشیدی؟! اگر بگویی چرا خلاف کردی؟ می‌گویم تو چرا عفو نکردی؟! قبل و بعد آن هم

۱. سوره واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲. سوره نبا، آیه ۳۸.

پُر از اعتراف به عجز و نیاز است؛ اما این «بیت الغزل» ش ناز است. این به خیال احدی نمی آید که انسان بتواند با خدا این طور حرف بزند!

مستحضرید این حدیث «قُرْب نوافل» نشان می دهد که انسان وقتی محبوب خدا شد، ذات اقدس الهی لسان اوست. این را هم مرحوم کلینی در همین جلد دوم کافی نقل کرد، غیر کلینی از ماها نقل کردند، از طریق اهل سنت هم مکرر نقل شد^۱ که «إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالثَّأْفَلَةِ حَتَّى أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَّهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»^۲؛ من می شوم دست او در مقام فعل که فصل سوم است، نه در مقام ذات که منطقه ممنوعه است و نه در مقام صفات ذات که عین ذات است که آن هم در منطقه ممنوعه است؛ مقام فعل حق و ظهور حق و تجلیات الهی، این می شود: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۳. آن گاه می گوید: «إِلَهِي لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتٍ أَيْقَظَنِي لِمَحَبَّتِكَ»؛ چون دوست تو هستم ما را بیدار کردی. بعد تا می رسد به این جا که «إِلَهِي إِنْ مَنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَيْرُ مَجْهُولٍ وَمَنْ لَأَذَ بِكَ غَيْرُ مَحْذُولٍ وَمَنْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ غَيْرُ مَمْلُولٍ»؛ خدایا اگر کسی شناسنامه اش الهی باشد تو باشی مجهول نیست، همه او را می شناسند؛ آسمانی ها او را می شناسند، زمینی ها او را می شناسند، همه او را می شناسند، پیش همه معلوم است. «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْرِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ إِلَهِي وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتُهُ فَأَجَابَكَ وَلَا حَظَّتُهُ فَصَعِقَ بِجَلَالِكَ فَتَأَجَّجَتْهُ سِرًّا وَعَمِلَ لَكَ جَهْرًا». دنیا مانند بازیگری چیز بیشتری نیست، شما هر چه بیشتر عمر طولانی داشته باشید بابرکت - إن شاء الله -

۱. صحیح البخاری، باب التواضع، ج ۸، ص ۱۰۵، ح ۶۵۰۲.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳. سوره انفال، آیه ۱۷.

بیشتر دنیا را و اهل دنیا را می‌شناسید و بیشتر بازیگران را می‌شناسید. این بیان نورانی سید الشهداء (سلام الله علیه) که فرمود: «النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعْقٌ عَلَى السَّيِّئِهِمْ»^۱ مجاز نیست؛ فرمود اسلام اکثری مردم اسلام آدامسی است. سابقاً می‌گفتند مستکی که بچه‌ها می‌جویدند و وقتی که مزه‌اش از بین می‌رفت دور می‌انداختند. الآن آدامس است، یک مقدار می‌جوید و وقتی مزه‌اش از بین رفت، تُف می‌کنند دور می‌اندازند. فرمود اسلام اکثری مردم اسلام آدامسی است: «النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعْقٌ»، «أَوْ لَعُوقٌ» - «لَعُوقٌ أَوْ لَعَقٌ، مَا تَلَعَقُ بِهِ الْأَلْسَنُ» - «يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَّانُونَ». این دعا ببینید چقدر لطیف است! «وَ إِلَيْهَا مِنْ مُجَاوَرَةِ اللَّثَامِ مَفْرَى»^۲؛ خدایا مرا زود ببر من از این افراد دورنگ و سهرنگ و لئیم زودتر نجات پیدا کنم.

یک وقتی کسی در صحنه نیست مردم را نمی‌شناسد، وقتی در صحنه باشد خیلی‌ها را می‌شناسد. عرض می‌کند خدایا من می‌خواهم از اینها منقطع بشوم، یک؛ وقتی کسی قطع کرد قطع را می‌بیند، دوم: من می‌خواهم به آسانی از اینها جدا بشوم، نه اینکه خودم تلاش و کوشش بکنم از اینها جدا بشوم، برای من سهل باشد، این می‌شود انقطاع؛ مرحله سوم آن است که خود این انقطاع گاهی یک باری بر دوش آدم است؛ من آنم که از جهان منقطع، من آنم که دنیا برای من «عَفْطَةٌ عَنَزٌ»^۳ است، همه اینها ممکن است یک باری باشد. می‌گویند خدایا بعد از انقطاع، «كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ» را می‌خواهم که این را هم نبینم. «هَبْ لِي» نه قطع هو و لعب، نه انقطاع هو و لعب؛ بلکه «كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ» را به من بده. که بعد چه بشود؟ وقتی کمال انقطاع را دادی، «وَ أَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ»؛ تا حجاب‌های نوری را خرق کنم. مستحضرید حجاب یک قسم حجاب ظلمانی است مانند این دیوار که نمی‌گذارد

۱. تحف العقول، ص ۲۴۵.

۲. البلد الأمين و الدرع الحصين، النص، ص ۱۲۳.

۳. نهج البلاغة (للصباحي صالح)، خطبه ۳.

آدم پشت آن را ببیند و یک حجاب، حجاب نورانی است. الآن شما مطالب دقیق کفایه را برای معالم خوان بخوانید بگویید، دوتا مقدمه که مرحوم صاحب کفایه گفته می‌خواهید بگویید، او نمی‌فهمد و نمی‌تواند عبور بکند. اینها حجاب نوری است، اینها دیوار که نیست. این یک علم سنگینی است که این طلبه معالم خوان می‌خواهد از این مقدمه عبور بکند نمی‌تواند، بخواند به مقدمه دوم برسد نمی‌تواند. هر دو مقدمه علمی و نور است، ولی چشم او را خیره می‌کند. مطالب علمی همین‌طور است، در و دیوار که نیست می‌شود حُجُب نوری. «حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ»، آن وقت «فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ»، آن‌جا که رفت چه می‌شود؟ «فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»؛ ما حالا زمینی که نیستیم، الآن پایمان به زمین وصل است، حالا که آمدیم آن‌جا دستان باید به بالا وصل باشد. دست مادی که آن‌جا راه ندارد. این جان ما باید به بالاتر وصل باشد و گرنه می‌افتد. ما که در زمین نیستیم، وقتی آن‌جا رفتیم کسی باید بالا ما را نگه بدارد. «تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً» به عزت تو و به قداست تو، بعد که چه بشود؟ بعد ما چند چیز از تو می‌خواهیم: اول اینکه ما ندا می‌کنیم شما گوش بدهید. این ندای ما کم‌کم، کم‌کم به نجوا می‌رسد؛ وقتی که دو نفر از هم دور هستند می‌گویند آقای فلان کس! اما وقتی که نزدیک رسیدند که نمی‌گویند آقای فلان کس! با هم نجوا دارند. این ندا حالا با «یاء» باشد یا با «أی» باشد یا به هر حرفی که باشد، نشانه دوری است؛ وقتی انسان دور است ندا می‌کند، وقتی نزدیک شد که ندا نمی‌کند. در این دعاها دارد که ده بار بگو «یا رب، یا رب، یا رب، یا رب، یا رب»! بعد بگو: «ربّ، ربّ، ربّ، ربّ»! به یک ادیب بدهی می‌گوید این منادایی هست که حرف ندای آن حذف شده است. این‌جا می‌گویند جا برای ندا نیست، وقتی نزدیک شدی، دیگر جا برای «یا» نیست، چون گفتی «یا ربّ، یا ربّ» ندا کردی. حالا جای نجواست، در نجوا که جای «یا»

نیست، جای ندا نیست. لذا دارد که بعد از اینکه ده بار گفتی «یا ربّ، یا ربّ، یا ربّ»، بعداً چند بار بگو: «ربّ، ربّ، ربّ»؛ یعنی این جا جای مناجات است نه جای منادات، یایی حذف نشده است.

«وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ» من با تو ندا می‌کنم، چون دور هستم و شما این ندای مرا پذیرفتید و مرا نزدیک کردی، چون نزدیک شدم دیگر ندا ندارم، نجوا دارم، با شما مناجات می‌کنم. من مناجاتم محدود است، خواسته‌هایم محدود است، فهم من هم محدود است، چند جمله که مناجات کردم مناجاتم تمام می‌شود، حالا نوبت شماست، شما بگویید من بشنوم، من که آمدم حضورتان! مرحله ندا که تمام شد، به مرحله نجوا رسیدیم، نجوای من هم تمام شد، حالا شما مناجات کنید من بشنوم.

در این بخش‌ها دارد که «هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُبَّ النَّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَ تُصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ إِلَهِي وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ»؛ ما اول ندا دادیم بعد مناجات، شما هم اول ندا بدهید بعد مناجات. «مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَ لَاحِظْتَهُ فَصَعِقَ بِجَلَالِكَ»؛ شما یک گوشه لطف شامل موسای کلیم شد: ﴿وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا﴾^۱ «فَنَاجَيْتُهُ سِرًّا وَ عَمِلَ لَكَ جَهْرًا»؛ تو با او مناجات کردی، او حالا بنده خالص شما شد و فقط برای رضای تو کار می‌کند. این راه ممکن است. حالا نه تنها وجود مبارک حضرت، ائمه (علیهم السلام) هم می‌خواندند، به پیروان و شیعیانشان هم دستور دادند بخوانید؛ هر کسی در مدت عمر ولو یک لحظه به خدا بگوید من می‌خواهم ناز بکنم، به خدا بگویم من ندا دارم و بعد نجوا، به خدا بگویم شما اول ندا داشته باشید و بعد نجوا، طریزی با من مناجات کنید که «فَصَعِقَ بِجَلَالِكَ فَتَنَاجَيْتُهُ سِرًّا وَ عَمِلَ لَكَ جَهْرًا»؛ آن وقت آدم راحت است. زحمت نیست برای کسی که «عَفْطَةَ عَنَزْ» بگذرد، خیلی به آسانی می‌گذرد. تمام

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

مشکلات ما این است که این بینی بسته است، ما بوی بد را نمی‌شنویم. فرمود: «تَعَطُّرُوا بِالْاِسْتِغْفَارِ لَا تَفْضَحَنَّكُمْ

رَوَائِحُ الذُّنُوبِ»؛^۱ فرمود با استغفار خودتان را معطر کنید، چون گناه خیلی بدبو و آبروبر است.

«إِلَهِي لَمْ أُسَلِّطْ عَلَى حُسْنِ ظَنِّي» که بخش دیگر است. امیدواریم که ماه پُربرکت شعبان برای جامعه اسلامی ما

خیر و برکت باشد - إن شاء الله -

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۷۰.